



# مثلث توسعه رفاه و سعادت (قسمت دوم)

## جایگزینی صورت مسأله رفاه به جای توسعه یافتگی چرا و چگونه صورت گرفته است؟



نعمت‌الله سعید  
نویسنده

”

آیا اعتقاد به معاد منافاتی با رفاه دنیوی دارد؟ مورد «ضرورت توسعه یافتگی» و رفاه از یک سو و اعتقاد به بهشت و دوزخ چطور؟ اصلاً آیا بدون معاد، مفهومی به عنوان «سعادت» و خوشبختی می‌تواند وجود داشته باشد؟!

در یادداشت قبلی پرسیده بودیم: رفاه چه نسبتی با توسعه و توسعه چه نسبتی با سعادت دارد؟ مثلاً آیا اعتقاد به معاد منافاتی با اعتقاد به رفاه دنیوی دارد؟ در مورد «ضرورت توسعه یافتگی» و رفاه از یک سو و اعتقاد به بهشت و دوزخ چطور؟ اصلاً آیا بدون معاد، مفهومی به عنوان «سعادت» و خوشبختی می‌تواند وجود داشته باشد؟ یعنی، آیا ممکن است مفهومی تحت عنوان «توسعه» جایگزین سعادت شده باشد؟ به عبارت دیگر، چه نسبتی بین توسعه یافتگی و سعادت‌مندی وجود دارد؟ و در نهایت، آیا ممکن است حالا «رفاه» جایگزین توسعه یافتگی شده باشد؟ چون قبل از انقلاب تفکر دینی را متهم می‌کردند که با علم و تکنولوژی تضاد دارد. بعد از انقلاب، حالا ده‌ها سال است که مثلاً اصلی‌ترین درگیری ما با امریکا و نوجه‌هایش دقیقاً به خاطر یک پرونده علمی و فناورانه، تحت عنوان تکنولوژی هسته‌ای است! یا ساخت پهپادهای فوق پیشرفته، موشک و... و باقی توسعه یافتگی‌ها در صنایع دفاعی؛ یعنی حالا که در حکومت دینی نرخ رشد علمی نسبی، چندین برابر خود کشورهای جهان اول است... مخالفان با یک پشتک و آروزی زیبا... فقط و فقط حرف از میزان رفاه می‌زنند! خوب گیریم رفاه صورت مسأله اصلی است. حالا این رفاه باید باشد علمی و فناوریم به دست بیاید یا... فقط و فقط دیپلماسی لبخند؟! به این معنی که سؤال: چرا عقب مانده بودیم؟ جواب: چون امروز روابطمان با امریکا خوب نیست. سؤال: دیروز را عرض می‌کنم! پاسخ: من امروز را گفتم. سؤال: باشد. روابطمان که قبلاً خوب بود، چرا توسعه یافته نشدیم؟ جواب: اینجا فقط من سؤال می‌کنم و ادامه می‌دهد: «بزرگ‌ترین ضربه را به دین تندروترین مبلغین دینی وارد می‌کنند... مسیحیان در اروپا و امریکا هیچ محدودیتی برای خروج، یا هیچ اجباری برای

پذیرش دین ندارند. زندگی روزمره و اقتصاد و فرهنگ و همه زیرساخت‌های اجتماعی با مذهب فاصله گرفته و آموزه‌های مسیح نقش بسیار کم‌رنگی در فعالیت‌های حیاتی دارد؛ اما مذهب همچون یادگاری با ارزش از مادر بزرگ روی طاقچه‌ها و در قاب دیوار خانه‌ها حفظ شده است...» آخرین پیامبر الهی رحلت کرد، در صورتی که هنوز فرصت نکرده بود کل قرآن را جمع‌آوری کند. (این اتفاق ده‌ها سال بعد در زمان خلیفه سوم افتاد!) قرآن یک کتاب است و مثل هر متن دیگری باید توسط مخاطبانش فهم شود؛ اما خود قرآن تأکید دارد که غیر از «راسخون در علم» کسی نمی‌تواند به تأویل آیاتش دست پیدا کند. این راسخون چه کسانی می‌توانند باشند؟ آیا یک آدم عرق‌خور را می‌توان «راسخون در علم» به حساب آورد؟ اگر یارو در علم راسخ است... یعنی علم ندارد و نمی‌فهمد عرق‌نجنس است؟! یا مثلاً راسخون در توپولوژی (حتی اگر عرق‌خور نباشند)